

نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۱۱

کاظم منافی شرف‌آباد *

تاریخ تأیید مقاله: ۹۱/۱۲/۲۷

الهام زمانی **

چکیده:

هدف اساسی پژوهش حاضر، تبیین نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه است. روش پژوهش به شیوه کیفی و از نوع تحلیل اسنادی می‌باشد. در این زمینه کلیه مطالعات و منابع مرتبط با موضوع گردآوری شده و به ارائه یافته‌های کیفی پژوهش پرداخته شده است. نتایج اصلی پژوهش نشان می‌دهد، امروزه با توجه به تغییر و تحولات سریع و نیز فناوری‌های موجود رو به رشد، نوع، نگرش، طرز تفکر، تلقی‌ات افراد و در نتیجه شیوه و سبک زندگی آنها دچار تغییر شده و به تبع آن، عناصر معنوی فرهنگ نیز تحت الشعاع قرار گرفته است. بنابراین ضروری است که دستگاه‌های فرهنگی و به‌ویژه نظام آموزش و پرورش وارد عمل شده و دانش‌آموزان را در عرصه‌هایی چون نحوه بررسی و تشخیص ماهیت ارزش‌های اجتماعی و عقیدتی کمک نماید به گونه‌ای که دانش‌آموزان در بررسی انواع ارزش‌های اجتماعی مطرح؛ براساس موازین اعتقادی خود عمل کرده بتوانند بین ارزش‌های رایج با مبانی عقیدتی و اسلامی که جنبه مطلق داشته و با ارزش‌های نسبی و قراردادی سایر ممالک، تفاوت ماهوی و مرزهای مشخصی قائل شوند. دانش‌آموزان جامعه ایرانی، باید بتوانند در حوزه ارزش‌های اعتقادی، ثبات و پایداری ارزشی را مبنا قرار دهند. به‌علاوه در حوزه ارزش‌های نسبی بر اساس پالایش و بازآفرینی شخصی، بهترین‌ها را که متناسب با شرایط کنونی زمان و مکان آنان است، انتخاب و ملاک عمل قرار دهند.

واژگان کلیدی: نظام آموزش و پرورش، فرهنگ، توسعه فرهنگی، جامعه.

فرهنگ؛ نامرئی‌ترین و آشکارترین بخش زندگی انسان است. نامرئی بودن آن از این جهت است که یک مقوله درونی است و با نظام ارزشی نهادینه شده در وجود آدمی ارتباط تنگاتنگ دارد. می‌توان گفت که ارزش‌ها؛ درونی‌ترین و مبنایی‌ترین عنصر فرهنگ را تشکیل می‌دهند و همه رفتارها و حالات فرد و جامعه از آن‌ها ریشه می‌گیرد. فرهنگ در هر جامعه به‌مثابه روح در پیکر است که موجب حیات و بقای جامعه می‌شود. در یک جامعه نمود و جایگاه خاص برای فرهنگ نمی‌توان تعیین کرد، بلکه باید گفت، فرهنگ در همه اجزاء و عناصر زندگی اجتماعی ساری و جاری است و هیچ فعالیتی در انسان بدون فرهنگ نیست. در ارزش‌های بازیافته در فرهنگ است که آدمی ارزش و مقام خود را باز می‌یابد و برای انتخاب‌های خود در هنگام روبه‌رو شدن با موقعیت‌های مختلف توجه لازم پیدا کند (ملکی، ۱۳۸۸: ۸۴).

اهمیت جنبه فرهنگی حیات انسان تاحدی است که بعضی از دانشمندان انسان را حیوان فرهنگی می‌دانند. این امر حاکی از این حقیقت است که در میان موجودات عالم تنها انسان می‌تواند از طریق تعقل و انتخاب‌گری وجود خود را فراتر از محدوده جسمانی و زیستی توسعه دهد و جهانی از معانی بیافریند، معانی‌ای که اعمال و رفتار او را توجیه می‌کند و جهت می‌دهند. در حقیقت، فرهنگ، ادامه فکری و معنوی وجود انسان است که برخی ابعاد آن به صورت مادی و ملموس تجلی می‌یابد. بر این اساس، تولید فرهنگ، نشانه قدرت آفرینندگی انسان است (همان: ۱۲).

زندگی بشر در عصر حاضر، بیش از هر دوره دیگر، با پدیده فرهنگ نسبت دارد. فرهنگ هر ملتی نشانه هویت و استقلال اوست. کسب و حفظ استقلال فرهنگی و فکری، نشانه حیات و قدرت یک جامعه است و ویرانی و انهدام یک فرهنگ، ویرانی یک ملت است. حضرت امام خمینی (ره) نیز به‌عنوان معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران، همواره بر اهمیت و ضرورت توسعه فرهنگ تأکید فراوان داشته‌اند، به‌طوری که این تأکید تنها بیان ارشادی و شعارگونه نبوده است، بلکه به تناسب شرایط مکانی و زمانی توانسته بودند اصول و مؤلفه‌های آن را نیز تبیین کنند (جبارزاده و همکاران، ۱۳۸۹).

همان‌طور که امام (ره) فرمودند، فرهنگ نه تنها سازنده خوشبختی ملت‌ها می‌باشد، بلکه انحطاط ملت‌ها نیز در گرو فرهنگ جامعه است، زیرا پایه‌های اعتقادی، اخلاقی، علمی و هنری جوامع که خوشبختی ملت‌ها را رقم می‌زنند، با انحراف فرهنگ، مضمحل شده و موجب انحطاط انسان‌ها و جوامع می‌شوند. همچنین امام خمینی (ره) فرموده‌اند: «اگر فرهنگ

ناصالح باشد، این جوان‌هایی که تربیت می‌شوند به این تربیت‌های فرهنگ ناصالح، این‌ها در آتیه فساد ایجاد می‌کنند. فرهنگ استعماری، جوان استعماری را تحویل مملکت می‌دهد. فرهنگی که با نقشه دیگران درست می‌شود و اجانب برای ما نقشه‌کشی می‌کنند و با صورت فرهنگ می‌خواهند تحویل جامعه ما بدهند، این فرهنگ، فرهنگ استعماری و انگلی است و این فرهنگ از همه چیزها، حتی از اسلحه این قلدرها بدتر است. این قلدرها اسلحه‌شان بعد از چند وقت می‌شکند و حالا هم شکسته؛ اما وقتی فرهنگی فاسد شد، جوان‌های ما که زیربنای تأسیس همه چیز هستند، از دست می‌روند و غریزه بار می‌آیند...، اگر فرهنگ، فرهنگ صحیح باشد جوان‌های ما صحیح بار می‌آیند (فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۴۴).

فرهنگ مبدایی است که اعمال انسان‌ها و به تبع آن، مسیر تکاملی جامعه از آن نشأت می‌گیرد (صحیفه نور، ج ۱: ۲۷۳) و از آنجایی که عمل فرد و جامعه، متکی به ارزش‌ها، اعتقادات، باورها و امکانات است، بنابراین چنان که فرهنگ جامعه‌ای ضد توسعه باشد، این فرهنگ منجر به اعمالی از سوی اعضای جامعه خواهد شد که نه تنها در مسیر توسعه و پیشرفت، ضروری است که فرهنگ آن جامعه، موافق با توسعه باشد. بنابراین بستری که باید برای اصلاح امور فراهم شود، بستر فرهنگ است (همان، جلد ۶ به نقل از جبارزاده و همکاران، ۱۳۸۹).

اگر فرهنگ یک جامعه از تجانس و انسجام بیشتری برخوردار باشد، فرآیند فرهنگ‌پذیری افراد عمیقاً صورت گرفته و اعضای جامعه، واجد همانندی و مشابهت‌هایی در اکثر زمینه‌های رفتاری خواهند شد؛ ولی در جامعه نامتجانس که در آن تنوع گروه‌ها و تفاوت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی فراوان است، امر فرهنگ‌پذیری ناپایدار و سطحی بوده و تحولات گوناگون جامعه مانع ایجاد همانندی و مشابهت رفتاری در بین اعضای آن جامعه خواهد شد (سبحانی‌نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰: ۲۰۳).

دستگاه آموزش و پرورش؛ شاخص‌ترین و بارزترین جلوه‌های فرهنگ هر جامعه، به‌شمار می‌آید، یعنی همان علمی است که توسط نسل‌های پیشین بر آنان که هنوز آماده زندگی اجتماعی نیستند اعمال می‌شود و هدف آن پیدا کردن و پروراندن آن دسته از حالات جسمانی، اخلاقی و فرهنگی در یک فرد است که جامعه به‌طور کل با محیط خاص که وی در آن زندگی می‌کند، از او توقع دارد (کلجاهی به نقل از رئیس‌پور و فرقانی، ۱۳۹۱).

هدف کلی آموزش و پرورش در هر جامعه‌ای این است که هر فرد را طبق الگوی اعتقادات و ارزش‌های فرهنگی، دینی، اجتماعی، سیاسی خود تربیت کند و انسانی متناسب و



شایسته آن جامعه تحویل دهد. بر همین اساس، هر جامعه‌ای از انسان مطلوب خود تصویری دارد و معنا و غایت معینی برای آموزش و پرورش قائل است، به این دلیل می‌کوشد افراد خود را بر اساس این تصور و معنا تربیت کند. بنابراین، تعیین هدف‌ها مستلزم ملاحظات فلسفی، دینی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. با توجه به این تعریف، رابطه مستقیم و هماهنگ میان جامعه و آموزش و پرورش وجود دارد. با عنایت به نیاز آموزشی انسان برای فرهنگ‌سازی و تمدن، این نهاد جزئی از این کل ارگانیک است (عالی، ۱۳۸۲). بر این اساس، نظام آموزش و پرورش، حکم زیرساخت و پایه نخستین، در شکل‌گیری فرهنگ عمومی و باورهای ملی را داراست؛ زیرا کودکانی که از آغاز ورود به مرحله فراگیری، وارد مجموعه‌های آموزشی و پرورشی می‌شوند، در مرحله‌ای قرار دارند که افکارشان بتدریج شکل می‌گیرد، شکل‌گیری افکار آنها، با نوعی تمهید و آمادگی فیزیکی، روانی و عاطفی صورت می‌گیرد و در واقع، همان دریافت‌های نخستین است که اصلی‌ترین کار را رقم می‌زند. «کیمیای تربیت»، ممکن است با سهل‌انگاری‌ها، یکسونگری‌ها، قدرت محوری‌ها، تبدیل به خاکستر گردد و همه چیز را با خود به انهدام و نابودی بکشاند بنابراین، همه فرهنگ‌های جوامع بشری محصولی از نظام تربیتی است (رحیمی، ۱۳۸۸: ۲۱-۲۰).

در این راستا، هدف اساسی پژوهش حاضر، تبیین نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه می‌باشد. در این مقاله پس از بحث در خصوص فرهنگ و اقسام آن، ویژگی‌های عمده فرهنگ به بحث گذارده شده و در نهایت به تبیین نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه و تعالی فرهنگی جامعه پرداخته شده است.

مفهوم توسعه (پیشرفت)

توسعه^۱ (واژه متناسب‌تر آن با عنایت به بار معنایی، تناسب فرهنگی، ملی و منطقه‌ای و نیز متناسب با باورها و ارزش‌های اعتقادی جامعه ایرانی، «پیشرفت» خواهد بود) از جمله مفاهیمی است که در دوران معاصر و به‌ویژه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در بین کشورها رواج بسیار یافته است (سبحانی نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰).

توسعه از نظر اندیشه‌ورزان علوم اقتصادی و اجتماعی، به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظم اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر است (تودارو^۲، ۱۳۶۹). به تعبیر دیگر، توسعه

1. development
2. Todaro

فرآیندی است جامع با هدف افزایش توانایی‌های انسانی - اجتماعی، برای پاسخ‌گویی به خواسته‌های تعریف شده در جوامع بشری (صرافی، ۱۳۷۷).

توسعه در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ‌تر شدن است (ترامبل^۱، ۲۰۰۲). بنابراین، توسعه کوشش مستمری برای کاهش یا رفع مشکلات و نابسامانی‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی است. به‌طور کلی، توسعه فرآیندی است که در خود تجدید سازمان و جهت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی - اجتماعی را به همراه دارد. توسعه باید علاوه بر اینکه بهبود میزان تولید و درآمد را در برداشته باشد، شامل دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری، ایستارها و دیدگاه‌های عمومی مردم است (لطفی و زراء نژاد، ۱۳۹۱).

مشاوران یونسکو معتقدند: توسعه، فرآیندی هدف‌دار است که به‌وسیله انسان آغاز می‌شود و هدف آن بهبود شرایط زیستی کلیه کسانی است که در جامعه، زندگی می‌کنند (گروه مشاوران یونسکو، ۱۳۷۲: ۱۹). بنابراین توسعه عبارت است از شرایطی که در آن تمام اعضای جامعه قادر به رفع نیازهای خویش بوده و از طرفی دیگر برای شکوفایی استعدادهای خود از فرصت‌های بسیار برخوردار باشد (کاتف^۲ و همکاران، ۲۰۰۵: ۱۴).

جامعه توسعه‌یافته علاوه بر ازدیاد تولید و درآمد ملی از پیشرفت اجتماعی مطلوبی نیز در عرصه‌هایی چون مشارکت سیاسی و اجتماعی، درک جایگاه ملی و بین‌المللی در گستره جهانی، مشارکت وسیع با فرآیندهای اجتماعی و انسانی بین‌المللی، هوشیاری وسیع اجتماعی در سطوح داخلی و خارجی، تعهد اجتماعی، فنی و تخصصی در تحکیم مبانی، تقویت ارزش‌های حقیقی نوع دوستی، تحکیم ارزش‌های مردم‌سالارانه، حمایت از ارزش‌های حقیقی الهی و کمک به توسعه آن توسط آحاد مردم به همراه نرخ باسوادی بالا، ارتقاء امید به زندگی، پایین بودن نرخ مرگ و میر نوزادان، رشد جمعیتی متناسب و سایر زمینه‌های بهزیستی عمومی برخوردار است، بنابراین توسعه ابعاد فراوان دارد و محدود کردن آن در یک بعد با اشکالاتی مواجه است.

فرهنگ و دیدگاه‌ها در خصوص ماهیت آن

فرهنگ مفهومی پیچیده و پویاست که برای افراد مختلف تنوعی از معنا را داراست.

1. Trumble et al

2. Katef

فرهنگ در زبان فارسی در اصل به معنای کشیدن، سپس به معنای دانش، ادب، عقل و غیره به کار رفته است (دهخدا به نقل از خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲۲). در لغت‌نامه استاد معین نیز به معنای ادب، تربیت، دانش، علم و معرفت آمده است (معین، ۱۳۸۸: ۹۲۵). فرهنگ لغت وبستر فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای از رفتارهای پیچیده انسانی می‌داند که شامل: افکار، روش زندگی، گفتار، اعمال و آثار هنری است که بر توانایی انسان برای به کارگیری و انتقال دانش به نسل دیگر اشاره دارد (طباطبایان، ۱۳۹۱).

این واژه در عربی با کلمه «ثقافه» به کار می‌رود و در اصل به معنای تیزهوشی، پیروزی و مهارت بوده و پس از آن به معنای استعداد و توان فراگیری علوم، صنایع و ادبیات استعمال شده است. این اصطلاح در ادبیات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی در کاربردهای آغازین خود به معنای سکنی گزیدن، کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن به کار رفته و به مرور، به معنای نهفته در کشت کردن شیوع یافت و به همین معنا در قرن شانزدهم وارد حوزه علوم انسانی گردید. فرهنگ در حال حاضر، نمایان‌گر یک فرآیند و حقیقت عام و انتزاعی است (پهلوان، ۱۳۸۲: ۴-۳).

نخستین تعریف جامع و علمی از فرهنگ را «ادوارد بارنت تیلور»^۱ در سال ۱۸۷۱ میلادی ارائه کرد. او در تعریف انسان‌شناختی خود از فرهنگ می‌نویسد: «فرهنگ» در معنای وسیع، کلیت درهم بافته‌ای شامل؛ دانش، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و هرگونه قابلیت و عاداتی است که به وسیله انسان به عنوان عضوی از جامعه کسب شده باشد (شریف‌زاده و همکاران، ۱۳۷۷: ۱۱).

تریاندس^۲ فرهنگ را مفهومی می‌داند که دارای دو مؤلفه ذهنی و عینی است. در این تعریف فرهنگ ذهنی، شیوه ویژه‌ای برای ادراک فرد از بخش انسان ساخته محیط زندگی است که ادراک، قوانین، مقررات، هنجارها و ارزش‌ها را شامل می‌شود (تریاندیس، ۱۹۷۲: ۴). از سوی دیگر، فرهنگ عینی تأکید بر نظام‌های؛ حقوقی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و آموزشی دارد (انگ و اینکپن^۳، ۲۰۰۸؛ لیونگ^۴ و انگ، ۲۰۰۸).

به عقیده نیتو^۵ (۲۰۰۴)، فرهنگ شامل؛ ارزش‌ها، سنت‌ها، روابط اجتماعی - سیاسی و جهان‌بینی ایجاد شده، به اشتراک گذاشته شده و دگرگون شده به وسیله گروهی از مردم می‌داند

1. Edward.B. Tylor
2. Triandis
3. Ang & Inkpen
4. Leung
5. Nieto

که به وسیله تاریخ، موقعیت جغرافیایی، زبان، طبقه اجتماعی، مذهب و یا سایر هویت‌های مشترک با هم پیوند دارند (نیتو، ۲۰۰۴: ۱۴۶).

یونسکو (۲۰۰۵) معتقد است: فرهنگ مجموعه‌ای از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی جامعه یا گروه اجتماعی است که شامل: هنر، ادبیات، سبک‌های زندگی، شیوه‌های باهم زیستن، نظام‌ها، ارزش‌ها، باورها و سنت‌ها می‌شود (یونسکو، ۲۰۰۵).

به‌زعم شاه طالبی و همکاران (۲۰۱۰)، فرهنگ به عنوان سبک کلی زندگی انسانی یاد می‌شود که این سبک کلی از تعاملات انسانی شکل می‌گیرد و از ارزش‌ها و هنجارهای گوناگون که جوهره فرهنگ را تشکیل می‌دهد، ناشی می‌شود (شاه طالبی و همکاران، ۲۰۱۰). فرهنگ از دیدگاه مقام معظم رهبری، خاطرات، ذهنیات، اندیشه‌ها، ایمان‌ها، باورها، سنت‌ها، آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی برای یک ملت است (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۲). آن جهت دهنده ذهنیت‌های انسان و عامل اصلی و تعیین‌کننده رفتارهای فردی و اجتماعی است (همان، ۱۳۷۸). به تعبیر ایشان، فرهنگ مایه اصلی هویت ملت‌ها می‌باشد. فرهنگ یک ملت است که می‌تواند آن ملت را پیشرفته، عزیز، توانا، عالم، فناور، نوآور و دارای آبروی جهانی کند.

در مجموع و با عنایت به تعاریف فوق، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، آداب و رسوم، دانش‌ها، هنرها، میراث اجتماعی، وسایل و کالاهای مصرفی رایج و مشترک و غیره، بین اعضای هر جامعه است که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر، منتقل شده است. فرهنگ، امری ذاتی و انتسابی نیست که در هنگام تولد به فرد تحویل داده شده و نیاز به آموختن نداشته باشد، بلکه امری اکتسابی است که به وسیله محیط اجتماعی از جمله؛ خانواده، همسالان، دوستان، نظام‌های آموزشی، رسانه‌های جمعی و غیره به وی انتقال داده می‌شود تا با فراگیری و درونی کردن آن، راه و روش زندگی اجتماعی مطلوب جامعه خود را فرا گرفته و با جهت‌دهی به کلیه رفتارها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود، زمینه رشد و تعالی وی فراهم شود (سبحانی‌نژاد و منافی شرف آباد، ۱۳۹۰: ۱۸۲). اگر این مجموعه، برگرفته از روش عقلی و متون دینی و اسلامی باشد، فرهنگ اصیل و معتبر نامیده می‌شود و در غیر این صورت، ضد فرهنگ، غیر اصیل و نامعتبر شناخته می‌شود (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲۷).

اقسام فرهنگ

فرهنگ را از جهتی به «فرهنگ مادی» و «فرهنگ معنوی» بخش‌بندی کرده‌اند. فرهنگ



مادی به مجموعه پدیده‌هایی اطلاق می‌گردد که محسوس، ملموس و قابل اندازه‌گیری با موازین کمی و علمی است. شامل اشیاء قابل لمس، ابزار و اشیایی که به‌دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و از طریق ارث به اعضای جامعه جدید، رسیده است. به‌عبارت دیگر، فرهنگ مادی مشتمل بر کلیه دستاوردهای مادی یا تکنولوژیکی هم‌چون: ابزارهای کار، وسایل صنعتی و کشاورزی، لوازم خانگی، فنون پزشکی، وسایل تولیدی، ساختمان و دست‌ساخته‌های دیگر انسانی است که در جامعه وجود دارد. فرهنگ معنوی (غیرمادی) نیز مشتمل بر موضوعاتی است که جنبه کیفی داشته و با موازین کمی قابل اندازه‌گیری نیستند. به‌علاوه به آسانی نیز نمی‌توان آنها را مقایسه و ارزیابی کرد. آداب و رسوم، معتقدات، اخلاقیات، باورها، آثار ادبی و هنری، فکری و دانستنی‌های عامه (فولکور) و غیره که عمدتاً به‌وسیله زبان و خط فراگرفته می‌شوند از اجزای فرهنگ معنوی هستند. این‌ها در واقع «هویت فرهنگی» هر جامعه را تشکیل می‌دهند و از دست دادن یا به‌عاریه گرفتن آن، ضایعه‌ای است که قومیت و ملیت یک گروه اجتماعی را تهدید می‌کند. وجوه مادی فرهنگ را می‌توان به‌عاریه گرفت، توسعه داد و غنی‌تر ساخت؛ ولی عاریه گرفتن «فرهنگ معنوی» نه به آسانی امکان‌پذیر و نه ضروری است (قرائی‌مقدم، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

بین جنبه‌های مادی و غیرمادی فرهنگ، کنش متقابل وجود دارد و تغییر یکی، موجب تغییر دیگری خواهد شد. «اگ برن»^۱ معتقد است؛ دگرگونی در تکنیک اشیاء و ابزارهای مادی باعث تغییر در فرهنگ معنوی و طرز تفکر و عقاید مردم می‌گردد. تغییر جنبه معنوی فرهنگ، سبب دگرگونی تکنیک و تکنولوژی شده و تکنیک نیز به‌نوبه خود، سبب تغییرات فکری در افراد جامعه می‌شود، به‌عنوان نمونه کاربرد تکنیک‌های نو در آموزش و پرورش که در ایجاد نگرش و تغییرات فکری افراد جامعه، نقش به‌سزایی داشته است (سبحانی‌نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰).

فرهنگ از لحاظ سطح به سه قسم اصلی ذیل، تقسیم می‌شود:

۱. **فرهنگ فردی:** فرد را به‌گروه یا جامعه‌ای خاص در درون اجتماع بزرگ مربوط می‌سازد و از این نوع، می‌توان به فرهنگ خانواده و فرهنگ قومی اشاره کرد.
۲. **فرهنگ ملی:** پذیرش فرد را در اجتماعی خاص، ممکن می‌سازد.
۳. **فرهنگ جهانی:** بدون توجه به قومیت نژادی، جنبه جهانی داشته، ارزش‌های چنین فرهنگی که زندگی فردی را در جامعه بیگانه، میسر می‌سازند، در قالب قراردادهای و پیمان‌های

سیاسی و اجتماعی بین دولت‌ها قرار گرفته است (عسکریان، ۱۳۶۷).

علاوه بر سه قسم اصلی فوق، انواع دیگر فرهنگ شامل؛ فرهنگ طبقاتی و فرهنگ هاله‌ای است. فرهنگ طبقاتی، مجموعه‌ای از ارزش‌های خاص است که افراد را به طبقه‌ای ویژه در نظام اجتماعی خاص، مربوط می‌سازد و مختص نظام اجتماعی عام نیست؛ بنابراین به دور از طبقه‌بندی‌های مرفه و نامرفه، می‌توان فرهنگ‌های طبقاتی یک اجتماع را در نام‌های طبقات روشنفکران، نوگرایان، سنت‌گرایان و غیره دسته‌بندی کرد. نوع دیگری از فرهنگ، فرهنگ هاله‌ای است. این فرهنگ هنگامی که فرهنگ جامعه‌ای دیگر، همراه با کوچ عده‌ای از افراد آن در اطراف فرهنگ کشوری خاص یا اصطلاحاً «فرهنگ مادر» شکل گیرد، پدیدار می‌شود.

با عنایت به آن‌چه ذکر شد، می‌توان نتیجه گرفت که انسان‌ها با گرد هم‌آیی در کنار یکدیگر، رفع نیاز می‌کنند و در این میان، رفع نیازهای معنوی به‌طور خاص مورد توجه است، بنابراین در طبقه‌بندی فرهنگ، نمی‌توان فقط عناصر زنده‌ایی چون؛ وحدت زبان و قومیت را شرط لازم دانست، بلکه معمولاً فرهنگ در قالبی بزرگتر و با مفاهیم ارزشی معنوی مشترک، جلوه‌گر خواهد شد.

توسعه در بستر فرهنگ جوامع

در جهان کنونی؛ توسعه اجتماعی به‌عنوان، ضرورتی بنیادین در زندگی اجتماعی، مورد توجه اکثر جوامع واقع شده و همه می‌کوشند تا با اتخاذ تدابیر متناسب به طراحی و اجرای نظام توسعه‌ای خود، همت گمارند. حرکت مطلوب و دستیابی قطعی به توسعه اجتماعی، نیازمند استقرار زیرساخت‌های فرهنگی خاصی است که بدون توجه به آن، تحقق توسعه، کاری مشکل و حتی غیرممکن خواهد بود. بنابراین؛ توسعه در همه شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زندگی یک جامعه، متکی به فرهنگ آن جامعه است و تا زمانی که فرهنگ جامعه‌ای موافق با توسعه و پیشرفت نباشد، پیشرفت آن جامعه میسر نخواهد بود. بر این اساس، می‌توان اذعان داشت، برای دستیابی به توسعه در ابعاد گوناگون، باید به اصلاح فرهنگ در جهت توافق آن با توسعه همت گماشت (صحیفه نور، ج ۱۰ به نقل از جبارزاده و همکاران، ۱۳۸۹).

امروزه علمای توسعه، بیش از هر زمان دیگری، به این باور رسیده‌اند که تا فرهنگ هر جامعه‌ای موافق با توسعه نباشد، تحقق آن میسر نخواهد بود، زیرا انسان‌ها، به‌عنوان عاملان محوری توسعه، باید نسبت به عمل خود تمایل نشان دهند. نمایش میزان رغبت انسان‌ها

به مقوله توسعه، امری است که با فرهنگ جامعه و قدرت انتخاب انسان‌ها درآمیخته است. تمایلات افراد نیز از طریق ارزش‌ها و باورهایشان ایجاد می‌شود. بنابراین با توجه به اینکه انسان دارای اختیار است و قدرت انتخاب دارد، فرهنگ جامعه می‌تواند با تأثیر بر باور انسان‌ها، میزان تمایل آن‌ها را نسبت به توسعه افزایش یا کاهش دهد. با وجود این، ممکن است در مرحله انتخاب با محدودیت‌هایی مواجه شود و تمایل‌ها، ارزش‌ها و امکانات مختلف فرد و جامعه، فرد را به انتخاب عملی، وادار کند و این انتخاب عملی فرد است که می‌تواند، در راستای توسعه جامعه یا برخلاف آن باشد (خلیلیان اشکذری، ۱۳۸۱).

توسعه فرهنگی روندی است که به گسترش علوم، دانش و ترویج خصایل و مکارم اخلاق و انسان متعالی پرداخته و یک شبه انجام نمی‌شود، بلکه روندی کاملاً تدریجی توأم با تعالی فکر، اندیشه و بهبود نوع نگرش افراد در جامعه است (صالحی، ۱۳۸۸). همچنین در سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ توسعه فرهنگی از اهداف برنامه محسوب و توسعه فرهنگی چنین تعریف شده است: توسعه فرهنگی عبارتست از: رشد آگاهی‌ها، قابلیت‌ها و امکانات هر قوم و ملت جهت برآوردن نیازهای مادی و معنوی، در حالی که توجه خاصی به عناصر فرهنگی - که در فرهنگ عمومی وجود دارد و دارای کارکرد مثبت می‌باشند - مبذول می‌دارد.

نقش نظام آموزش و پرورش در انتقال، ارزش‌سنجی و توسعه فرهنگی جامعه

آموزش و پرورش و فرهنگ با یکدیگر در تعامل بوده و تأثیر متقابل دارند. ارتباط این دو مقوله به قدری مستحکم است که می‌توان اذعان داشت؛ نظام آموزشی ماهیت و صبغه فرهنگی داشته و زمینه‌های تولید و تعالی فرهنگ را مهیا می‌سازد و فرهنگ نیز بقای حیات و تعالی خود را مرهون و وام‌دار نظام آموزشی است از این رو بی‌جهت نیست کسانی که برای رشد و کمال حقیقی آدمی می‌کوشند و نیز کسانی که قصد انحطاط و زوال انسان‌ها را در سر می‌پرورانند، سعی در تسلط و اشراف به دستگاه آموزش و پرورش دارند.

نقش نظام آموزش و پرورش در انتقال فرهنگ جامعه

در اثر تحولات سریع اجتماعی و تأثیر آن‌ها در جنبه‌های فرهنگی امکان دارد که کودکان، نوجوانان و نسل جوان از میراث فرهنگی و اجتماعی جامعه خود فاصله گیرند و این امر منجر به نوعی تضاد فکری و عقیدتی بین آن‌ها شده و وحدت جامعه را متزلزل خواهد

ساخت؛ بنابراین در این جاست که آموزش و پرورش برای جلوگیری از این تضادها و حفظ وحدت و هماهنگی فرهنگی باید به دانش آموز کمک دهد تا جامعه پذیر شده و ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی جامعه خود را بهتر درک کرده و قدر و اهمیت آن‌ها را بداند (سبحانی نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰: ۲۰۶-۲۰۷).

سلامت و پویایی جامعه تا حد زیادی به وجود افرادی وابسته است که برای مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی، احساس تعهد و مسئولیت کنند و برای تصمیم‌گیری و عمل در عرصه‌های اجتماعی از آگاهی و مهارت لازم برخوردار باشند. به عبارت دیگر، افراد جامعه باید جامعه‌پذیر شوند (ملکی، ۱۳۸۸: ۱۴). جامعه‌پذیری فرایندی است که طی آن فرد، ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای مورد قبول جامعه را به‌عنوان عضوی از آن آموخته و بر مبنای آن‌ها اعمال و فعالیت‌های خود را تنظیم می‌کند. توانایی برقراری ارتباط متقابل با دیگران در زمینه‌های اجتماعی خاص و به طریق معین که در عرف جامعه مقبول و ارزشمند باشد، ویژگی بارز فرد جامعه‌پذیر است. از آنجا که جامعه‌پذیری و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر جامعه، ذاتی و انتسابی نیست، دستگاه تربیتی جامعه و وظیفه جامعه‌پذیری و آشنا کردن نسل جدید با ارزش و هنجارهای حاکم و به‌طور کلی فرهنگ جامعه را بر عهده دارد. هر جامعه دارای ارزش‌ها، هنجارها، باورها و اعتقادات فرهنگی و اجتماعی بنیادی معینی است که در اثر غفلت، ممکن است از میان برود، بنابراین انتقال آن به اعضای جدید جامعه و پاسداری و بزرگداشت آن از اهمیت زیادی برخوردار است. فرد باید با رسوم و معتقدات، دانش و معرفت، فنون و تکنولوژی، هنر، ابزار و اشیای ساخته شده نسل قبل از خود به‌طور بنیادی و عمیق آشنا شود. برای جامعه‌پذیری و صیانت فرهنگ باید ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی جامعه در وجود فرد، درونی شده و رفتارهای وی مطابق با هنجارهای جامعه بروز و ظهور یابد. در انتقال مبانی فرهنگی، مربیان باید آن را تفسیر، تعبیر و برای دانش‌آموز قابل فهم کنند و او را راهنمایی کنند تا رفتار، احساس، عقاید و افکارهایی که مورد تأیید جامعه است را اخذ کرده و نسبت به آن‌ها، قدردان باشند (همان: ۲۰۷-۲۰۸).

بنابراین یکی از وظایف مهم آموزش و پرورش، انتقال میراث فرهنگی به دانش‌آموزان است. مدرسه نه تنها در این مورد نقش انتقال دهنده را به عهده دارد، بلکه تفسیر و ترجمه فرهنگ جامعه نیز به عهده آن می‌باشد. مربیان باید به شاگردان در فهم فرهنگ جامعه کمک و ایشان را راهنمایی کنند تا رفتار، احساس، عقاید، افکار و ایده‌آلهایی را که مورد قبول جامعه هستند، در خود رشد دهند. ایجاد حس قدردانی در شاگردان نسبت به میراث



فرهنگی، نیز از مهمترین وظایف مدرسه است. معمولاً تغییرات زندگی اجتماعی و تأثیر آن در کلیه شئون زندگی، طبقه جوان و شاگردان مدارس را از میراث فرهنگی دور می‌سازد و همین امر تضادی بین افکار، نظریات، احساس و عقاید جوان‌ها و سالمندان به وجود می‌آورد. اختلاف افکار و عقاید، تا اندازه‌ای وحدت جامعه را متزلزل می‌سازد و ادامه حیات اجتماعی مردم یک جامعه مشکل می‌شود. در اینجاست که مدرسه برای جلوگیری از تضاد فکری و عقیدتی و حفظ وحدت جامعه و ادامه زندگی اجتماعی باید به شاگردان کمک کند تا ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی را بهتر درک کنند و قدر و اهمیت آنها را بدانند (شریعتمداری، ۱۳۸۸: ۴۷).

عموماً نظام‌های آموزش و پرورش به‌عنوان عامل انتقال میراث اجتماعی و حفظ آن، نهادی محافظه کار تلقی می‌شوند؛ ولی با تطبیق فرهنگ قدیم و جدید و تربیت افراد جهت پذیرش تحولات فنی و تکنولوژیک مدرن و نیز جلوگیری از «عقب‌ماندگی فرهنگی» می‌توانند به‌عنوان عامل پیش برنده اجتماعی نیز عمل کنند. آگ برن و نیم کوف^۱ معتقدند: فن جدید به سرعت متحول شده و دگرگونی‌های مهمی را باعث می‌گردد و سایر نهادهای اجتماعی نمی‌توانند با آن هم‌سو و همگام شوند، نتیجتاً عقب‌ماندگی فرهنگی حادث شده و نابسامانی‌های اجتماعی ناشی از آن مسائلی از جمله؛ بیکاری، فقر، تبعیض و از هم پاشیدگی خانواده‌ها را سبب خواهند شد، بنابراین، فرهنگ باید از طریق فرایندهای آموزشی و پرورشی، پویایی خود را حفظ کرده و نقش ارشادی پیدا کند، برای این منظور، نظام آموزش و پرورش در جامعه و برای جامعه، هدفی مشترک محسوب می‌شود که باید به شیوه عقلانی آن را دنبال کرد (قلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۶۲-۲۶۳).

نظام آموزش و پرورش می‌تواند از طریق برنامه‌های درسی فرصت و امکان مناسب را برای درونی‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی فراهم سازد. برای تحقق این امر آموزش و پرورش لازم است، درک درستی از نیازهای فرهنگی جامعه داشته باشد. نیازهای فرهنگی، زیربنای طراحی برنامه‌های درسی مدارس را تشکیل داده و بدون فهم درست آنها، تلاش برای طراحی برنامه‌های یاددهی-یادگیری بی‌فایده است. هدف‌های برنامه درسی به شرط انطباق و هم‌سو بودن با نیازهای فرهنگی جامعه، معنادار و قابل دفاع خواهند بود. برای تعیین نیازهای مذکور باید دو کار مهم‌تر انجام داد. در ابتدا باید مطالعه و تحلیلی از عناصر فرهنگی جامعه داشت که در مصوبات کلان کشور نظیر قانون اساسی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، سند چشم‌انداز بیست ساله و غیره می‌توان به این زمینه‌ها دست یافت. ارزش‌های

1. Ogburn and Nimkoff

برگرفته از تحلیل اسناد کلان با اینکه مجموعه‌ای از حقایق فرهنگی را نشان می‌دهند، گویای همه واقعیت‌ها نیستند. در کنار تحلیل اسناد مذکور باید اذعان داشت: مجموعه ارزش‌هایی که در طول زمان به‌وسیله عواملی چون؛ خانواده، وسایل ارتباط جمعی، گروه‌های دوستان و غیره در وجود افراد شکل می‌گیرند، نقاط تلاقی گوناگون را در فرآیند یادگیری فرهنگ به‌وجود می‌آورند. براین اساس در فرآیند مهندسی فرهنگی باید پیوندی ظریف و دقیق بین حقایق فرهنگی جامعه با واقعیت‌های فرهنگی روز، ایجاد کرد. غفلت از واقعیت‌ها؛ رکود و ایستایی را به‌دنبال خواهد داشت. بنابراین، نیازهای روز فرهنگی جامعه را باید در نقطه تلاقی حقیقت و واقعیت جست‌وجو نمود. برنامه‌ریزان درسی وظیفه دارند از طریق مطالعات گوناگون، بانک اطلاعاتی پویایی درخصوص نیازهای فرهنگی، پایه‌گذاری کرده و آن را با اطلاعات نوین، زنده و پویا نگه دارند (ملکی، ۱۳۸۸: ۷۷).

با این‌که تعیین نیازهای فرهنگی در شکل‌گیری برنامه درسی با اهمیت بوده و زیربنای طراحی برنامه‌های درسی را تشکیل می‌دهند؛ ولی از طریق توجه به اهداف و محتوای برنامه‌های درسی است که ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی همچون فعال بودن، مسئولیت‌پذیری، مؤمن بودن، وجدان کاری، انضباط، سازگاری اجتماعی محقق می‌شوند. اهداف و محتوای برنامه‌های درسی به مثابه ظرف‌هایی هستند که به تناسب دوره تحصیلی و شرایط یادگیرنده، بخشی از نیازهای فرهنگی را در برگرفته و به درونی کردن ارزش‌ها در وی یاری می‌رسانند. پرورش انسان‌های مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، منضبط و متعهد را می‌توان به عنوان هدف‌های برنامه‌های درسی در نظر گرفت. هریک از آنها به‌عنوان ارزش‌های مطلوب، با توجه به ویژگی‌های یادگیرنده در سطوح گوناگون قابل پیگیری هستند (همان: ۷۹).

نقش نظام آموزش و پرورش در ارزش‌سنجی میراث فرهنگی جامعه

وظیفه و نقش آموزش و پرورش تنها انتقال فرهنگ جامعه نیست، بلکه امتحان و ارزش‌سنجی^۱ آن نیز بر عهده آموزش و پرورش است. بدون تردید همه آن‌چه که از گذشتگان به ما رسیده، مطابق با مقتضیات و نیازهای امروز و حتی آینده ما نخواهد بود. شرایط زندگی ما با گذشته فرق کرده و چه بسا افکار، عقاید و آداب و رسوم، عادات، سنن و میزان‌های اجتماعی که در گذشته مورد تأیید و تأکید بوده، امروزه تغییر کرده‌اند. بدین جهت بر عهده دستگاه تربیتی است که مهارت‌ها و استعداد‌های لازم و قوه قضاوت صحیح (نقادی فرهنگ) را در دانش‌آموزان

توسعه بخشد تا میراث فرهنگی و میزان‌های اخلاقی و اجتماعی را با محک علمی و عملی در معرض آزمایش و ارزش‌سنجی قرار دهند و آنچه را که قابل اجرا است، بپذیرند و حفظ نمایند و آنچه که مفید نیست را کنار گذاشته، علل و فلسفه بسیاری از امور اجتماعی را بررسی و خود را دست بسته، تسلیم همه گونه امور قبلی ن سازند (قلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۸۴-۸۵).

بر این اساس وظیفه دیگر مدرسه در مقابل فرهنگ جامعه، امتحان و ارزش‌سنجی میراث فرهنگی است. بدون تردید آنچه از گذشتگان برای ما باقی مانده است باید به وسیله میزان و محک علمی در معرض آزمایش و ارزش‌سنجی قرار گیرد. بر این اساس مدرسه باید مهارت‌ها و استعداد‌های لازم را برای ارزش‌سنجی میراث فرهنگی، افکار و عقاید، آداب و رسوم، ایده‌آل‌ها و آرزوها، میزان‌ها و سنن اخلاقی و مؤسسات اجتماعی در شاگردان رشد دهد. در اینجا است که شاگرد باید قوه قضاوت صحیح را در خود رشد دهد و امور را به‌طور علمی مورد انتقاد قرار دهد؛ یعنی جنبه‌های خوب و بد آنها را با میزان علمی مشخص سازد. ضمن ایفای این وظیفه، مدرسه باید به شاگردان کمک کند تا امور اجتماعی، افکار و عقاید، آداب و سنن و مبانی اخلاقی را تحلیل کنند؛ علل پیدایش آنها را درک کنند؛ شرایطی را که در پیدایش این‌گونه امور مؤثر بوده‌اند، بررسی کنند و آن‌گاه آن شرایط را با وضع حاضر مقایسه کنند، آن‌که قابل اجرا و مفید است حفظ نمایند و آنچه مفید نیست کنار بگذارند. چه بسیار افکار و عقاید، آداب و رسوم، عادات و سنن و میزان‌های اجتماعی و اخلاقی که در گذشته مورد قبول واقع شده‌اند، ولی ارزش آن‌ها در زمان حاضر قابل تردید است. بنابر این شاگرد حق دارد که علل و فلسفه بعضی از امور اجتماعی را سؤال کند و خود را دست بسته تسلیم این‌گونه امور ن سازد (شریعت‌مداری، ۱۳۸۸: ۴۸).

با عنایت به مطالب فوق، آموزش و پرورش باید ایجادگر فرهنگی پویا باشد، چنین فرهنگی آداب و رسوم گذشته یعنی میراث فرهنگی را کورکورانه نپذیرفته، بلکه به تحلیل آن پرداخته و آن را با محک دانش و منطق می‌سنجد. استقلال فکری و خلاقیت فرهنگی را تشویق نموده و همواره در دست‌یابی به دانش صحیح در تکاپو و تلاش است (دارابی، ۱۳۸۷). آموزش و پرورش باید به‌گونه‌ای عمل کند که قوت تحلیل و نقادی باورهای فرهنگی را، در افراد جامعه تقویت و توان قضاوت و روحیه پرسش‌گری را در عرصه فرهنگ به‌وجود آورد (ملکی، ۱۳۸۸: ۱۷).

نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه

در تبیین این بحث می‌توان اذعان داشت؛ اگر آموزش و پرورش فقط به انتقال میراث

فرهنگی بپردازد، جامعه را دچار رکود و ایستایی کرده و به قهقرا سوق می‌دهد و به‌علاوه در صورت ارزش‌سنجی صرف در همه وجوه میراث فرهنگی؛ نیز هرج و مرج و بی‌ثباتی در جامعه به‌وجود خواهد آمد زیرا همه افکار و عقاید گذشته نمی‌تواند اهمیت خود را از دست بدهد و در همه زمینه‌ها عقاید تازه نمی‌تواند جایگزین شود. بدین جهت باید در توسعه و پیشرفت ارزش‌های فرهنگی، کوشش به خرج داد و نسل جوان را یاری کرد تا متناسب با مقتضیات زندگی جدید، افکار، نظریات، اسباب و طرق تازه‌ای را خلق و جامعه را به‌سوی ترقی و تعالی سوق دهند (شریعتمداری، ۱۳۶۵: ۴۷-۵۲).

مانه‌ایم عقیده دارد؛ انتظار از آموزش و پرورش آن است که ارائه دهنده برنامه‌های درسی‌ای باشد که توجیحات فرهنگی سالم داشته باشد، یعنی برنامه‌ها باید حتماً بر شرایط اجتماعی یادگیرنده مبتنی بوده و الگوهای فرهنگی موروثی، محتوای بی‌مانند فرهنگ معاصر و فرهنگ آینده را شامل شوند. مجموعه پیچیده مناسبات اجتماعی، بخشی از این الگوی ترکیبی فرهنگی است و فقط با آگاهی کامل درباره شمول همه‌جانبه این امر است که می‌توان جامعه و جهانی را تضمین کرد که در آن افراد در قبال دیگران مسئولیت‌پذیر باشند (سبحانی‌نژاد و منافی شرف آباد، ۱۳۹۰: ۳۳۲).

اگر فرهنگ یک جامعه از تجانس و انسجام بیشتری برخوردار باشد، فراگرد فرهنگ‌پذیری افراد عمیقاً صورت گرفته و اعضای جامعه، واجد همانندی و مشابهت‌هایی در اکثر زمینه‌های رفتار شده‌اند ولی در جامعه نامتجانس که در آن تنوع گروه‌ها و تفاوت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی فراوان است، امر فرهنگ‌پذیری ناپایدار و سطحی بوده و تحولات گوناگون جامعه مانع ایجاد همانندی و مشابهت رفتاری در بین اعضای آن جامعه خواهد شد. امروزه یکی از مسائل اساسی کشورهای در حال توسعه این است که آموزش و پرورش چگونه به نیازهای عینی و فوری اقتصادی و اجتماعی پاسخگو باشد و در عین حال، میراث فرهنگی را منتقل و آرزوها، علایق و رفتارهای نوآور را توسعه و پرورش دهد (یونسکو، ۱۳۶۹: ۱۵۲-۱۵۸).

بنابراین آموزش و پرورش از هر منظر که مورد بحث قرار گیرد؛ در کانون تعالی فرهنگی است، چه به مفهوم وسیله انتقال میراث فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر و فرهنگ‌پذیری افراد جامعه، چه به مفهوم فراگرد رشد و تکامل انسان و تعالی جامعه و حتی در مفهوم فراگرد تغییر، تکامل و غنای فرهنگی، همواره آموزش و پرورش در قلب تعالی فرهنگی جامعه جای دارد و جزء اساسی آن است به این ترتیب، نقش آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی با نقش آن در توسعه اقتصادی تفاوت خواهد داشت. در توسعه اقتصادی آموزش و پرورش هدف نیست،



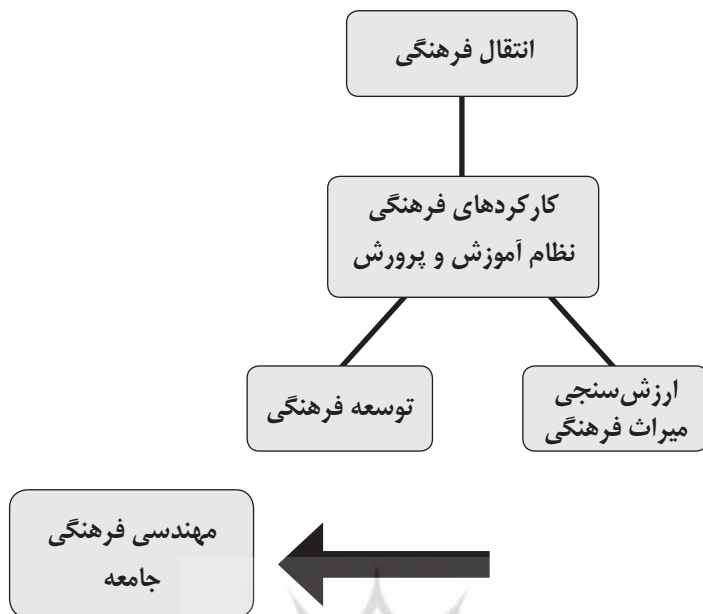
بلکه نقش «وسيله» را داشته و برای نیل به خواسته‌ها و نیازهای دیگر به کار گرفته می‌شود، ولی در توسعه فرهنگی به مفهوم تعالی و عنای اجتماعی، آموزش و پرورش در فرهنگی که قصد تکامل آن را دارد، ادغام شده و در قلب آن جای می‌گیرد و دیگر نقش وسیله را نداشته، بلکه خود جزء هدف‌های اساسی آن به‌شمار خواهد رفت (فیوضات، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۵).

برای نوسازی جامعه، آموزش و پرورش باید با نوگزینی ارزش‌ها از طریق سیاست‌های خاص، ارزش‌های نوینی را در قالب ارزش‌های کهنه بریزد و موازی با گسترش علوم و فنون با به‌کارگرفتن خلاقیت‌ها، دگرگونی ارزش‌های اجتماعی را عملی سازد. بدین گونه ضمن بهره‌گیری از فرهنگ در تنظیم برنامه‌های آموزشی، فرهنگ جامعه را نیز تغییر دهد تا پویایی فرهنگی حاصل شود. پویایی فرهنگی موجب نوگرایی و نوسازی هر جامعه است. به‌وسیله فرهنگ پویا می‌توان خود را با شرایط محیطی متغیر تطبیق داد. لازمه اقدام به نوسازی و تغییر ارزش‌های فرهنگی در شئون اجتماعی، تکامل شناخت مردم یک جامعه است و وظیفه آموزش و پرورش در این زمینه کاملاً خطیر و سنگین است، زیرا آموزش و پرورش باید افراد جامعه را با فرهنگ‌های متمایز از یکدیگر، از نعمت دانش آموختن بهره‌مند سازد و حس ایجاد ارتباط را در آن‌ها بیدار کند تا از راه تعامل فرهنگی، دگرگونی مثبت فکری برای زندگی مشترک حاصل گردد (عسکریان، ۱۳۸۵). آموزش و پرورش برخوردار از رهبری قادر و توانمند، می‌تواند همچون عاملی مؤثر در این زمینه اقدام کند. اقدام به نوسازی و تغییر ارزش‌های فرهنگی، مستلزم رشد و تکامل شناخت مردم است. در این مورد وظیفه آموزش و پرورش، کاملاً خطیر است، چرا که باید طبقات مختلف جامعه را از نعمت «فهم و بصیرت» بهره‌مند سازد. از این رو یکی از وظایف آموزش و پرورش جهت افزایش فهم و بصیرت اجتماعی، رشد قدرت رویارویی؛ با مسائل، تقویت مهارت کاوشگری و نیز پرورش تفکر خلاق در دانش‌آموزان است.

در نمودار صفحه روبه‌رو اقسام کارکردهای فرهنگی نظام آموزش و پرورش در ارتباط با مهندسی فرهنگی جامعه نشان داده است.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه ذکر شد، از مهمترین نظام‌های اجتماعی که بیش از همه با مفهوم سازوکارهای توسعه و تعالی فرهنگی همراه است، نظام آموزش و پرورش می‌باشد. به عبارت دیگر در تحقق توسعه فرهنگی و پایه‌گذاری آن، آموزش و پرورش جایگاه والایی



نمودار ۱. کارکردهای فرهنگی نظام آموزش و پرورش

خواهد داشت. البته نظام آموزش و پرورش خود، خرده نظامی در نظام کلان اجتماعی است که از محیط‌های پیرامونی، تأثیر می‌پذیرد. هیچ یک از نظام‌های اجتماعی به اندازه نظام آموزش و پرورش با تحول اجتماعی و فرهنگی پیوستگی ندارند؛ زیرا نظام آموزش و پرورش با انسان سروکار داشته و بی‌شک، هیچ تحولی بدون علم و فن، محقق نخواهد شد. به علاوه هیچ علم و فنی نیز بدون وجود انسان‌های فرهیخته و متفکر تولید نمی‌گردد. بنابراین توسعه فرهنگی، به رغم تأثیرپذیری از همه نظام‌های جامعه، به طور ویژه مرهون نظام آموزش و پرورش خواهد بود. بنابراین آموزش و پرورش از هر منظر که مورد بحث قرار گیرد در کانون تعالی فرهنگی است، چه به مفهوم وسیله انتقال میراث فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر و فرهنگ‌پذیری افراد جامعه، چه به مفهوم فراگرد رشد و تکامل انسان و تعالی جامعه و حتی در مفهوم فراگرد تغییر، تکامل و غنای فرهنگی، همواره آموزش و پرورش در قلب تعالی فرهنگی جامعه جای دارد و جزء اساسی آن است.

آموزش‌های رسمی که با اهداف و محتوای مشخص و از قبل تعیین شده آموزش کودکان، نوجوانان و جوانان را به عهده دارند، در مهندسی فرهنگی جامعه نقش اساسی ایفا می‌کنند. همان‌طور که اذعان شد، ارزش‌ها؛ محور و هسته مرکزی فرهنگ را تشکیل می‌دهند، با توجه به اینکه ارزش‌های درونی شده در دوره‌های کودکی و نوجوانی زیرساخت فکری و نگرش



توسعه فرهنگی را تشکیل می‌دهند؛ باید پذیرفت که نهادهای تربیتی از جمله دستگاه آموزش و پرورش گام‌های نخستین و کلیدی را در جهت مهندسی فرهنگی جامعه برمی‌دارند. امروزه با توجه به تغییر و تحولات سریع و نیز فناوری‌های موجود رو به رشد، نوع نگرش، طرز تفکر، تلقی‌ات افراد و در نتیجه شیوه و سبک زندگی مردم دچار تغییر شده و به تبع آن، عناصر معنوی فرهنگ نیز تحت‌الشعاع قرار گرفته است؛ بنابراین ضروری است که مؤسسات فرهنگی و از جمله آموزش و پرورش وارد عمل شده و دانش‌آموزان را در عرصه‌هایی چون نحوه بررسی و تشخیص ماهیت ارزش‌های اجتماعی و عقیدتی کمک نماید، به گونه‌ای که دانش‌آموزان در بررسی انواع ارزش‌های اجتماعی مطرح براساس موازین اعتقادی خود عمل کرده و بتوانند بین ارزش‌های رایج با مبانی عقیدتی و اسلامی که جنبه مطلق داشته و با ارزش‌های نسبی و قراردادی سایر ممالک، تفاوت ماهوی و مرزهای مشخصی قائل شوند. دانش‌آموزان جامعه ایرانی، باید بتوانند در حوزه ارزش‌های اعتقادی، ثبات و پایداری ارزشی را مبنا قرار دهند. به‌علاوه در حوزه ارزش‌های نسبی براساس پالایش و بازآفرینی شخصی، بهترین‌ها را که متناسب با شرایط کنونی زمان و مکان آنان است، انتخاب و ملاک عمل قرار دهند. در شرایط کنونی اجتماعی بین‌الملل، لازم است، دستگاه‌های تربیتی هرچه بیشتر مخاطبان خود را در مسیر پیشرفت فکری، اکتساب و درونی‌سازی ارزش‌ها و فضیلت‌های حقیقی و توسعه فرهنگی جامعه کمک کنند.

منابع:

- پهلوان، چ. (۱۳۸۲). «فرهنگ شناسی»، تهران: نشر قطره.
- تودارو، م. (۱۳۶۹). «توسعه اقتصادی در جهان سوم»، ترجمه غلامعلی فرجادی، ج ۱، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- جبارزاده، و تبارائی، م. ع و حسین‌نیا، ه. (۱۳۸۹). «ضرورت توسعه فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره)»، نامه پژوهش فرهنگی، سال یازدهم، شماره دهم.
- خسروپناه، ع. (۱۳۹۰). «جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها»، چاپ پنجم، قم: انتشارات تعلیم و تربیت اسلامی.
- خلیلیان اشکذری، م. ج. (۱۳۸۱). «فرهنگ اسلامی و توسعه اقتصادی (بررسی سازگاری و ناسازگاری)»، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- دارایی، م. (۱۳۸۷). «بررسی کارکرد نهادهای آموزشی و تربیتی در توسعه فرهنگ و هنر کشور»، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال سوم، شماره ۲.
- رحیمی، ع. ر. (۱۳۸۸). «گزاره‌هایی اساسی در باب تعامل تربیت و فرهنگ عمومی»، نامه پژوهش فرهنگی، سال دهم، دوره سوم، شماره هفتم.
- رئیس‌پور، ع. ا و فرقانی، م. ب. (۱۳۹۱). «میزان اثربخشی مدرسه بر توسعه اخلاقی دانش‌آموزان»، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، نوآوری و تولید ملی، قم: انتشارات جباری.
- سبحانی‌نژاد، م و منافی شرف آباد، ک. (۱۳۹۰). «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش (مبانی، رویکردها و سیر جامع نظریه‌ها و حوزه‌های شاخص)»، انتشارات یسپرون.